اسلام و غرب از مبارزه طلبی تا رویارویی

جواد بشارة - ترجمه: حسین فیض اللهی آلمالو

رسانه های همگانی آئینه ای است که باورها و ذهنیات روشنی را از آنچه در اذهان افکار عمومی و رهبران و مسؤولین می گذرد، منعکس می سازد. رسانه های گروهی غربی - فرانسوی، به صورت خاصی می خواهند بر باور غرب مبتنی بر حتمی بودن برخورد با اسلام در یک جنگ صلیبی، در شکل جدید تاکید نمایند. تلاشهای اخیر غرب، به منظور خشکاندن ریشه های اسلام واقعی صورت می گیرد تا آن را با اسلامی که مسالمت آمیز باشد، جایگزین نمایند، بطوری که دارای تمامی مفاهیم غربی بوده، ولی شکل عامیانه اسلام در ظاهر حفظ شود. گفت وگویی که برخی بدان فرا می خوانند، چیزی جز یک تاکتیک استراتژیکی موقت جهت وقت کشی و ایجاد آشوب و ایجاد چند دستگی در میان بلوک اسلامی و میان موافقان و مخالفان این گفت و گو با نام اصول گرایان و آزادی خواهان نیست. غرب آن اسلامی را می خواهد که رسانه های فرانسه آن را ترسیم می کنند: «اسلام به شیوه فرانسوی یا اسلام فرانسوی ». تمامی آنچه که با این مفهوم اختلاف دارد، همانا اصولگرایی متعصب، تندرو، تروریست (در صورت ضرورت) و دشمن و خطری برای تمدن، پیشرفت، لائیسم، دموکراسی و حقوق بشر است. بنابراین مستحق مبارزه و سرکوب با تمامی وسایل و راههاست. در سالیان اخیر، مطبوعات فرانسه تهاجم جدیدی را بوسیله مجموعه ای از کتابهای مغرضانه در این مورد، به روی ما گشوده اند. مجله لوکورییه انترناسیونال شماره کاملی را با عنوان جنجالی «اسلام و غرب، جبهه گیری » و مجله لوپوان سرمقاله و نوشتاری را به «اسلام در فرانسه: تندرویان بنیادگرا جمهوریت را در هم می شکنند»، اختصاص داده است. مجله لونوفیل ابزویتور سرمقاله و مقاله ای از اسلام تحت عنوان «آنچه که مسلمانان فرانسه خواهانند»، به چاپ رسانده است. مارتین غوزلان کتابی تحت عنوان «چه کسی درک تعصب اسلامی را مباح ساخت »، نوشته که دشمنی و مخدوش سازی علیه اسلام را تشویق می کند. فرانسوا تیوال کتابی تحت عنوان «ژئوپلتیک تشیع » به چاپ رسانده است. تمامی این جریانات در مسیری واحد قرار دارند و می گویند: اسلام پس از تسویه حساب با تفکر اخیر یعنی کمونیسم دشمن غرب است. در تمامی مقالات و یا بررسیها، عبارتها به ظاهر عادی می نمایند، اما در باطن دارای مضامینی ستیزه جویانه عجیب و گرایشهای تشویق آمیز هولناکی هستند که ترس و بیزاری خواننده را برمی انگیزند و به وی انگیزه ایستادگی استوارانه و مقابله و دشمنی علیه هرگونه تلاش برای عادی سازی روابط با اسلام، در چارچوب احترام و شناسایی متقابل، می دهند. کلود لامبیر در سرمقاله مجله لوپوان در شماره 1224، مارس 1996، با این جمله مقاله اش را آغاز می کند: «امروزه در فرانسه، تعداد مسلمانان بیش از تعداد آنان در امارات عربی متحده است » و به این نکته به طور مشروح می پردازد، اما دارای دلایل بسیاری است که اسلام در فرانسه طی دو یا سه دهه گذشته، به صورت دین دوم کشور درآمده است و حکم به رعایت اخلاقیات و عقاید و سیره پیروان این دین در فرانسه دارد و اسلام فرانسوی به طور کلی، بر موفقیت یا شکست ادغام و ذوب شدن جامعه عربی در جامعه فرانسوی، تکیه دارد.

وی می گوید: از اینکه در قبال اهمال نیروهای فرانسوی در برابر سرازیر شدن بی حساب مهاجرین به کشورمان خود را گریان نشان دهیم، سودی ندارد. در جایی دیگر از سرمقاله کوتاه خود می گوید: «درست است که اسلام نگرانی و ترس خاص و مشروعی را برمی انگیزد، اما برای چه؟ برای اینکه اسلام در رابطه با فرد مسلمان، مساله آگاهی و تمرین خاص و شخصی، آنچنانی که مسیحیت برای اروپاییان درآمد، نیست; زیرا پذیرش اسلام یعنی قبول سیستم اجتماعی معین، بطوری که حداقل می توان گفت که به طور مطلق حاضر به مشارکت یا پذیرش دموکراسی و مدرنیسم نیست. برخی اوقات این دین برخی از قوانین و سازمانهای جمهوری ما را کوچک می شمارد و بیشتر اوقات آن را نفرین کرده، نقض می کند و زیر پا می گذارد» وی به این استنتاج تهدیدآمیز پنهانی که در جمله بعدی خلاصه می شود، می رسد: «بر مسلمین و مهاجرین است که سازگاری نمایند و برعهده کشور پذیرنده آنها نیست که سازگاری نماید; یعنی از آنچه که هست، دست بردارد.»

در حال حاضر، نزد معتقدین به ادیان و سایرین، فرانسه جمهوری لائیکی است که پس از مبارزه ای بلند مدت و پایدار، به حیات خودش سازمان بخشیده است و بر جمهوری است که از اعطای آنچه که پیشتر به انجیل سرباز زده است، به قرآن نیز سرباز زند. هرگونه کوتاهی در این موضع، در مدت مورد نظر، به معنای برخورد حتمی و جبهه گیری خشونت آمیز خواهد بود. «اسلام در نزد ما، گسترده و متنوع است، از مسلمانان متعصب تا مسلمانان میانه رو که نه تنها می توانند، بلکه تمایل دارند تا با لائیسم سازگاری نمایند و این اسلامی است که بای آن را کمک کرد.» این پایه و اساس خطاب غربی و بخصوص فرانسوی در برابر اسلام است و لغتی است که از هوادارانشان خواهان بکارگیری زور در صورت لزوم است. صاحبان رسانه های گروهی می گویند: «آنان نمی خواهند این موضوع به صورت یکی از محرماتی درآید که نتوان درباره آن بحث و مناظره نمود، در حالی که آنان می پذیرند که موضوع دین یهود و وضعیت یهود در جهان غرب و بویژه در فرانسه، موضوعی حرام می باشد که کسی نبایستی بدان پرداخته یا آن را مورد نقد قرار داده یا اینکه به هر شکلی سر به سر آن بگذارد که در غیر این صورت، کسی که جرات کند این اصل را نقض نماید، با نام قانون لائیسم و به دلیل مبارزه با نژادپرستی، مجازات سختی خواهد شد. همه ما می دانیم چه کسانی بر تبلیغات فرانسه بویژه و بر تبلیغات غرب بطور اعم، حاکمیت دارند».

برخی از عربها سخن از مطالعات و بررسیهای اسلامی می زنند. همان طور که در مقاله جمال الدین بن الشیخ، استاد ادبیات عرب دانشگاههای پاریس، آمده است. «در تمامی دوران اسلامی، برای دین اسلام سابقه نداشته است، عقیده ای سیاسی را که برخوردار از احترام باشد، به موفقیت برساند. از رحلت حضرت محمد (ص) و خلفای راشدین تا حال حاضر، اگر نگاهی به تمامی خاندان حاکم امویان و عباسیان و عثمانیان بیندازیم، می بینیم سه تن از چهار خلیفه راشدین به قتل رسیده اند و هیچ خاندان حاکمی نبوده است که بدور از ترورها و آشوبهای خشونت آمیز باشد. روند بدست گیری قدرت و اعمال آن هیچ ربطی به اصول جوهری و معنوی اسلامی ندارد.»

پس از وی، سهیل بن الشیخ در مقاله اش تحت عنوان اسلام در مقابله با جمهوریت، چنین می گوید: «لائیسم ... بعد هم لائیسم و باز هم لائیسم. همه چیز لائیسم و دیگر هیچ غیر از لائیسم »; بطوری که در مقاله اش سعی می کند، بگوید: «تفاوتی میان اسلام و لائیسم نیست و همانا یکی یاور و کمک دیگری است و مسلمانان شایسته تر از همه برای پذیرش لائیسم و ساختن آن هستند».

جودیث میلر، از وزارت خارجه آمریکا اظهار می دارد: «اسلام سیاسی بطور ماهیتی با ارزشهای دموکراسی دشمنی می ورزد. بنابراین چیزی بر ایمان نمی ماند تا به ما اجازه دهد که بگوییم، امکان پذیرش آن وجود دارد، بلکه برعکس، پس از خاتمه کمونیسم، تهدیدی خطرناکتر از بنیادگرایی اسلامی شکل نگرفته است. «بنابراین » نبایستی خود را با سخنان شیوای بنیادگرایان متعصب فریب دهیم; چرا که به محض دستیابی به قدرت، تمامی اصول بازی سیاسی دموکراتیک را که موجب به قدرت رسیدن آنان شده است، به فراموشی خواهند سپرد». وی اظهاراتش را چنین پایان می دهد: «بر تمامی معتقدین به حقوق جهانی برای موجودیت بشر و بویژه حقوق زنان، ماهیت دموکراتیک قدرت، تسامح و پلورالیسم سیاسی و صلح میان اعراب و اسرائیل لازم است تا در مقابل تحرکات تندرویان اسلامی و فعالان سیاسی که اکنون در اغلب کشورهای خاورمیانه در حال رشد و افزایش هستند، از خود هیچ گونه تسامح و سستی نشان ندهند». در این راستا، پروفسور جان اسپوزیتو از دانشگاه جرج تاون می گوید: «خیزش اسلامی نه تنها در خطری متبلور می شود، بلکه مبارزی برای غرب است.»

بعد نوبت شرق شناسان کینه توز نسبت به اسلام می رسد; کسانی که امکانات بر ایشان فراهم شده است و تسهیلات در اختیارشان قرار گرفته است تا درون جوامع اسلامی نفوذ کنند، به مطالعه پرداخته، نقاط ضعف آن را شناسایی کرده تا نابودی آن را به لحاظ فکری و فرهنگی، هموار ساخته، مخدوش کردن تاریخ ویژگی هایش را فراهم سازند. بنابراین در تمامی مطالعات مربوط به اسلام و مجلاتی که در مورد اسلام مطالبی دارند، به برنارد لوئیس و شاگردش ژیل کیپل که در مسیر خطای او گام برمی دارد، استناد می کنند. غیر از اینها، عده زیادی هستند که روش ناچیزانگاری و صدور بیانیه و احکام قطعی را بکار می گیرند; هرچند آنان حقیقت مطلق این دین را مخفی می دارند. در مقاله ای که مجله مشهور آتلانتیک، به قلم برنارد لوئیس به چاپ رسانده، می گوید: «طبیعت و تاریخ اسلام و نیز رابطه میان اسلام و حکومتهای وقت برای این دین، ایجاد رابطه ای همیشگی با دموکراسی لیبرالی را فراهم نمی سازد. همیشه اسلام با فقدان هرگونه شناسایی شرعی فرد به عنوان ارزشی معنوی، مشخص بوده است و این مفهومی جوهری است که جای مؤسسات مادین روم باستان را اشغال می کند. بنابراین مسلمانان اصولگرا معتقدند که تنها حکومت شرعی، آن است که تنها از جانب خداوند یگانه باشد. حال آنکه، حکام مسلمان، قدرتشان ناشی از خدا و قانون الهی و نه مردم است; بنابراین هرگونه مقاومت در برابر قدرت حاکمه، مقومت مستقیم در برابر خداوند محسوب می شود، پس عدم اطاعت به مثابه گناهی نابخشودنی است.»

این لوح سیه فام را سفیر اسپانیا، امیلیو میناندیز فالیه، در روزنامه ال پائیس اسپانیا چنین کامل می کند: «اسلام سیاسی در سرنوشت خودش فاشیستی است و این امر مورد تاکید و قاطعانه است و سؤال این است که چگونه می توان مسلمانانی را که هنوز به چنگال این گرایش گرفتار نیامده اند، از غرق شدن در خشونتی که این اسلام بدان فرا می خواند، نجات داد؟» برخی از غربی ها این گونه با پدیده اسلام سیاسی برخورد می کنند. هیچ راه حلی برای برخورد طرفین، جز با تسلیم و پذیرش ایدئولوژی طرف دیگر متصور نیست و این طرحی است که سمامومئل هانتینگتون در مقاله «برخورد تمدنها» بر آن تاکید می ورزد. این پردازندگان به اسلام و مرکز تاثیر گذار بر عوامل تصمیم گیر، می گویند، هدف رهبری اسلامی سیاسی تسلیم ساختن غرب است، چه به صورت مسالمت آمیز و از راه بشارت و انگیزش (تحریک) یا از راه خشونت. همانطوری که روزنامه «لوکورییه انترناسیونال » در مقاله ای تحت عنوان «باسم الله: وظیفه ما تسلیم ساختن غرب است، چه به صورت مسالمت آمیز و یا احیانا از طریق خشونت » این سخن را به نقل از رهبر اسلام گرایان تونس، راشد الغنوشی که به لندن پناهنده شده است، می گوید که به مناسبت ترجمه مقاله ای از فرد یاد شده در مجله «دی زیت » آلمان در هامبورگ، آن را به چاپ رسانیده است. غرب بعد از آنکه در اوایل قرن جاری توانست به دنیا دست اندازی کند و ارزشهای خود را بر این جهان تحمیل نماید و به صورت مرجعی برای هرآنچه که در خارج اروپا و آمریکاست، درآید، به تعبیر کیون روبنز در کتابش، «آن پیر اروپا»، معادله جدیدی در برخورد با دیگر فرهنگها که در مقابل توسعه استعماری آن قرار داشتند، ایجاد نمود و چاره ای جز ایجاد روشی برای مهار این فرهنگ و به زانو درآوردنشان از راه فرمانبرداری و مهار آنها در پیش نداشت. اما برخورد میان آن دو عمیقتر از اینها بود، همانطوری که میان غرب و اسلام روی داده است. غرب همان گونه که دوران قرون وسطی بدان رفتار می کرد به بدنام کردن این دین پرداخته، و آن را محافظه کار، سرسخت، متعصب، عقب مانده، تحریم همیشگی و غیر ممکن بودن نوگرایی، نامید.

غرب با اسلام بدرفتاری کرده است و اکنون نیز در راه آگاه سازی مردم و افکار عمومی به منظور برخورد با آسیبهای آن، گام برمی دارد. غرب از راه روشنگری و شست و شوی مغزی بوسیله رسانه های گروهی فعال صهیونیستها در تمامی دنیای غرب بر آنها تسلط دارند، بدین کار مبادرت می ورزد.

نشریات نقش فعالی دارند و برای انتشار هرگونه کتابی از اسلام صحبت می کند و آن را مورد انتقاد قرار می دهد یا آن را مخدوش جلوه می دهد، آمادگی دارند; زیرا به صورت کالای رایجی برای بهره برداری از ترس دیگران از این دین خشن درآمده است، همان گونه که برایشان ترسیم کرده اند و برای این استدلال نمونه هایی را یادآور می شوم: «اسلام، قومیتی جدید؟» نوشته لویزا توسکان و لارماتان، «خیانت آیات الله یا پرونده مبارزه با تندروی » نوشته ایف بونیه، «پذیرش اسلام گرایان یا تسلط بر آنان؟» نوشته هرودوت، «اسلام خواهی در برخورد» نوشته فرانسوا بورغا، «ژن شناسی اسلام » نوشته الیویه روا، «بازگشت اسلام » نوشته برنارد فرانسوا تیوال، «اسلام » نوشته پول پالطا، «اسلام، اسلام خواهی و مدرنیسم » نوشته عبدر لامشیشی و ... تمامی اینها تلاش دارند تا تمایل اصولگرایی در الم و جریان سیاسی در حال ظهور و درخشنده کنونی را که موجب توفانی از اعمال تروریستی خشن به نام خدا و دین شده است، بفهماند، در حالیکه تلاش دراند تا هرگونه کتابی که دارای انتقاد به سایر ادیان است، ممنوع سازند. این همان چیزی است که برنارد لوئیس صهیونیست که امروزه ملقب به شیخ شرق شناسان است، بر آن تمرکز دارد و تلاش می کند با پیگیری هر چیز کوچک و بزرگ در جهان، بحرانی اسلامی که ترس شهروندان غربی را برمی انگیزد، به ارائه تفسیراتی در مورد علل ترس و بروز بپردازد. وی با پیروی از این روش در پژوهش خود به نام «ریشه های خشونت اسلامی » می گوید: «اگر جنگجویان در جنگهای اسلامی در راه خدا می جنگیدند، پس نتیجه منطقی این است که دشمنان آنان همانان دشمنان خداوند هستند.» و «رهبران اصولگرایان تندرو، تمدن غرب را دشمن اصلی خود قلمداد کرده، آن را تبلور مبارزه بزرگ در برداشت خود از مفهوم زندگی می دانند». این توجیه آنان است. برنارد لوئیس می افزاید: «اعتقاد به این است که آنان در کنار نیروهای خیر، علیه نیروهای شر مبارزه می کنند و در نتیجه، این تندروها می باید طرف دیگر را شکست دهند; چرا که این بایستی سرنوشت کسانی باشد که نام خدا را مخدوش جلوه می دهند.»

با نگاهی به تلاشهای اخیر که آخرین آنها نیست، به این نتیجه می رسیم که برخی از غربیها تلاش دارند از طریق رسانه های گروهی، در جهت کاشتن طرح برخورد و برخورد حتمی آتی گام بردارند که بین تردید با اسلام خواهد بود و امروزه آن را به عنوان اسلام سیاسی، بنیادگرا، تندرو یا متعصب معرفی می کنند. برنارد لوئیس تاکید می کند که اسلام در ماهیت، دین جنگ و فتوحات نظامی بوسیله اسلحه است و همین گونه آواز ساده لوحانه ای سرمی دهد که عمدا اسلام و اسلام خواهی و توجه اساسی با اسلام درهم می آمیزد و نیز اسلام و تعصب و یا سخت گیری و تندروی را با اصولگرایی و تحجر یا دشمنی با تمدن نوگرایی و همپای زمانه بودن درهم می آمیزد و میان اسلام و دشمنی دموکراسی و حقوق بشر و حقوق زن رابطه برقرار می کند.

در حالی که اسلام سیاسی واقعیت سیاسی موجود روز است و هدف اساسی آن بدست آوردن حاکمیت سیاسی و برقراری «دولت اسلامی » می باشد، آن گونه که وی می فهمد و می بیند و برای آن در تاریخ اسلام حتی در دوران خلفای راشدین نمونه ای وجود ندارد. یعنی اسلام گرایان خواهان برپایی دولتی اسلامی اند که دارای چهره ای آرمان شهری بوده، در جهت ایجاد تحولات ریشه ای در بدنه جوامع کنونی اسلامی گام بردارد; آن هم از طریق اجرای شریعت اسلامی به طور اجباری.

این همانا ماهیت گفتار تبلیغات غربی امروزی در برابر دین اسلامی و پیروانش، از تمامی تابعیت ها، ملیت ها و قومیت ها می باشد. پس ما باید چه کنیم؟

منبع: روزنامه الزمان، شماره 74، 16/7/1998.

پی نوشت:

1) کارشناس دفتر تحقیقات اسلامی